

آن آب نوشین شاخ بین مار شکم سوراخ بین
افسونگر گستاخ بین لب بر لب یار آمده

نالان رباب از عشق می در سینه بسته دست وی

بر ساعدش بالای پی رگهای بسیار آمده

و کریمه‌ای از اقارب ارحام^۱ در عقد ازدواج شاهزاده عالمیان اسماعیل میرزا
در آوردند و زفافی کردند که تا میزبانان قضا قرص ماه و مهر را بر اطباق فلک
جهت مجلس شبستان حضيض خاك نهاده‌اند اجلاسی بدان خوبی و اطعامی [بدین
نهج] ندیده‌اند و در تاریخ این زفاف واقع شد این دو مصراع :

وصلت مهر و ماه داد فلک = ۹۶۲

فلک داده پیو ندشمس و قمر = ۹۶۲

چون طلیعه شتا و دستبرد لشکر سرما بر صحرا نشینان صیف و خریف دست
یافت و باد وزان اوراق خزان را متأثر و ریزان ساخت :

نظم

ز باد خزان مرد گلزار باغ	خزان چون درآمد به تاراج باغ
ز سرما به رخ نیل ماتم کشید	بنفشه قد خویش درهم کشید
فکنند از سرش افسر و داد کرد	خزان بس که بر لاله بیداد کرد
شدش خرمن زندگانی به باد	بر افتاد گسل از نهال مراد
به آهنگ قزوین برون راند رخس	به فصلی چنین شاه اقلیم بخش

۱- دختری که در این جشن به جلاله نکاح اسمعیل میرزا درآمد دختر شاه نعمه الله
یزدی بود از بطن خانس بیگم خواهر شاه طهماسب . نوشته‌اند که در این مجلس شاه طهماسب
« از غایت اشفاق پدرانه » با همه حشمت خسروانه « قد افراخته به رقاصی درآمدند . »

(عالم آرای عباسی ج ۱ ص ۱۳۲) .

هم در این سال ، [ابراهیم خان ذوالقدر در چهاردهم ربیع الاول مغضوب-
شده حکومت شیراز را به علی سلطان طائی اوغلی شفقت نمودند .]

متوفیات

همایون پادشاه بن بابر پادشاه بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان-
محمد بن میرزا میران شاه بن صاحبقران امیر تیمور کوردکان در این سال از عالم انتقال
نمود . سبب فوت او آن که [در شهر دهلی بر بالای بامی صعود کرده و به عصا تکیه
کرده بود و با امرا حرف می زد که ناگاه]^۱ خواب بی جایگاه به آن پادشاه عالی-
جاه غلبه کرده عساکست و به ضرب تمام پادشاه از بام به زیر افتاد . [در حال روانه
عالم آخرت گردید .]^۲

شعر

ز بالا فتاد این بلا ناگهانی	دریغا که خورشید روز جوانی
که بودش بر اقلیم جان ^۳ قهرمانی	به حسرت برفت از جهان رادمردی
که بشکست در کام او کامرانی	دریغا چنین کامرانی که ناگه
چو سرو سهی قامت پهلوانی	ز تابوت کردش اجل تخت بندی

آن حضرت پادشاهی بود صاحب شکوه و شهر یاری حکمت پژوه . بنا بر-

۱- م : در چهاردهم ربیع الاول شاه دین پناه با ابراهیم خان ذوالقدر غضب کرد . چرا
که او به واسطه خاطر میرزا عنایت وزیرش که امیر سید شهریار جهرمی که در آن ولا کلانتر
شیراز بود ابواب جمعی جهت خان و وزیرش که مذکور شد درست داشته بود (؟)
او را گرفته چشم او را کنده شاه بر او اعراضی شده گرفت و اموالش جهت سر کار خاصه
شریفه ضبط گردید (ن : کردند) ** *

۲- م ندارد

۳- م : [روز دیگر ، بعد از آن که جلال الدین محمد اکبر را به جای خود نصب-
فرمود و بیرام خان بهارلو را لله و وکیل ساخت و وصیتها کرد از عالم رفت .]

۴- ن ، م : دین

اقتضای عادت جبلی بلکه به مقتضای سعادت لم یزلی همیشه ارباب فضل و هنر و هنروران فضیلت گستر را مشمول عواطف بی کران ساختی و به تدارک ارباب فطانت بروجه اتم و اکمل پرداختی و عطای وی از يك لك که عبارت از دوپست تومان باشد کمتر نبودی .

نظم

مگر آن که حاجات او شد روا	به درگاه او کس نکرد التجا
مگر آن که کردش غنی از کهر	نیفکند بر بی نوائی نظر
بگسترده ظل کرم بر سرش	ز اهل هنر هر که آمد برش

ایام سلطنتش بیست و شش سال . مملکتش از قندهار تا وسط هندوستان .
مولانا قاسم گاهی در تاریخ واقعه او گفته :

نظم

ندارد کس چو او شاهنشهی یاد	همایون پادشاه ملک معنی
وز او عمر گرامی رفت برپاد	ز بام قصر خود افتاد ناگاه

«همایون پادشاه از بام افتاد» = ۹۶۲
بعد از فوت او فرزند بزرگش جلال الدین محمد اکبر در آگره به سلطنت نشست . فرزند دیگرش محمد حکیم میرزا در کابل متمکن گشته بیرام خان بهارلو جمیع مهمات را پیش خود گرفت و جلال الدین محمد اکبر را غیر از اسم [پادشاهی] چیزی دیگر نبود .

* خواجه جمال الدین محمود سرآمد علمای زمان و افصح بلغای دوران بود . با وجود انواع فضایل و کمالات آن عالم فرخنده صفات اندیشه عجب و نخوت پیرامون خاطرش نمی گذشت . آن جناب نزد مولانا جلال الدین محمد دوانی تحصیل-

کرده بود . در این سال از محنت سرای جهان به روضه رضوان خرامید . از جمله تصانیف اثبات واجب در مقابل مولانا جلال الدین نوشته * .

گفتار در قضایائی که در سنه ثلاث و صتین و تسعما به نوشته

جنگ کردن [شاهوردی] سلطان زیاد اوغلی با لواسان^۲ گرجی

در این سال ، لواسان^۲ گرجی از گوری بیرون آمده به حوالی قلعه کومش^۱ آمد . چون این خبر به شاهوردی سلطان زیاد اوغلی رسید ، سپاه قراباغ را جمع آورده متوجه ایشان گردید . چون نزدیک به مساکن کفار رسید خبر آمد که لواسان^۱ فرار نموده است . غازیان به یک بار از پی دشمنان تاختند . چنانچه نزد شاهوردی سلطان زیاده از پنجاه کس نماند . از آن جانب لواسان^۱ به خلاف تصور غازیان با جمع کثیر از زناوران برپشته‌ای صعود کرده انتظار جنگ می کشید و از این جانب دلاوران به غرور و عجب تمام بدان مقام رسیدند و لواسان^۱ را قاند تقدیر به صوب معركة داروگیر در حرکت آورد و عنان توجه به صوب غازیان بی سر تافت و دلاوران بعد از ظاهر ساختن مردی و مردانگی شکست یافتند و شاهوردی سلطان نیز راه انهزام پیش گرفت . سپاه کفار سیصد نفر از ملازمان و بهادران نامدار را به قتل آوردند و اکثر ایشان از دنبال غازیان روان شدند . لواسان با کشیشی در آن مقام توقف نمود . در آن اثنا بیک چینی بسا معدودی چند غافل به لواسان دچار گردید . بی تحاشی حمله نمود . دولت شاهی مدد کرده اسب لواسان به رو درآمد . لواسان از مرکب افتاده یکی از ملازمان بیک ، نا کر نام پایین آمده زخمی چند بروی زده در آن اثنا کبران هجوم آوردند . بیک بر اسب

۱- در نسخ همه جا چنین است و صحیح لواساب (لهراسب ؟) است

لواسان سوار شده به در رفت. کبران ذاکر را با چند نفر از چینیان شهید گردانیدند. لواسان که سرمایه‌اش و فساد واصل کفر و عناد بود، همنشین غم و ندیم قدم شد. اعلام شرک و [رایات] ضلال او به دست قهر سرنگون گشت. در گرداب و غاو آتش هیجا چون باد خاکسار شده جان به مالک سپرد.

بیت

مالک نهد در انجمن روز رستخیز بر مجمر جهنم از اعدای شه سپند
و کبران نعش لواسان را برداشته متوجه دیار خود شدند.

* گفتار در قضایائی که در بلاد هند واقع شده

محاربه نمودن جلال الدین اکبر با هیموی هند

چون خیر وفات همایون پادشاه به آگره رسید، هیمونام کافری بی دولت خیال استقلال در دماغ جای داده مردم بسیار از هر دیار جمع آورده علم عزیمت به جانب دهلی برافراخت. تردی بیک که از قبل جلال الدین اکبر پادشاه والی آهن بلده بود طاقت مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفت.

چون این خبر محنت اثر به پادشاه والا کهر رسید، فرمان داد که افواج لشکر مانند بحر اخضر به حرکت آمده متعاقب یکدیگر روانه شدند. از امرای نامدار علیقلی - خان ازبک و بهادر سلطان با دیگر سرداران به رسم منقلای لوای جلادت برافراخته متوجه مخالفان شدند و شهر یار کامکار با جنود ظفر شعار از عقب امرای روانه گردید.

بیت

شتابان ز پی شاه مسند سپهر چو دنبال صبح فرورزنده مهر

۱- ن : مایه - م : خمیر مایه

۲- س : راه

* تا ستاره بعد از نسخه م ساقط است

مقارن این حال قراولان به مسامع علیه رسانیدند که هیمو به سرحد هند رسیده است. آن حضرت میمنه و میسره راست کرده روانه گردید. چون مسافت میان دو گروه سمت تقارب پذیرفت، آن دو سردار در برابر یکدیگر فرود آمدند. چون خاقان شرقی انتساب آفتاب یک سواره بر لشکر حبش تاخته به ضرب شمشیر مصری ایشان را منهزم ساخت.

نظم

دگر روز کاشقر برون تاخت مهر
دو اسبه روان شد به روی سپهر
جلال الدین اکبر پادشاه به آرایش سپاه مشغول شده میمنه و میسره سپاه را به امرای نامدار مثل بیرام خان بهارلو و تردی بیک و محمد قاسم نیشابوری و حسینقلی ذوالقدر سپرده علیقلی خان و بهادر سلطان را چرخچی ساخته از آن سو، هیمو نیز با اسباب و آلات حرب و ادوات طعن و ضرب و با چهارصد زنجیر فیل روی به میدان جنگ نهاد و افیال در صحرای معر که چون دریا از باد به جوش آمده خراطیم ثعبان شکل ایشان قلاده شیر فلک گشته و منطقه جوزا و حلقه ثریا شده.

شعر

صف ژنده پیلان کردها کرده
چو کرد گریوه کمرهای کوه
مژه چون سنان چشمها چون عقیق
ز خرطوم تا دم در آهن غریق
به پشت ایشان تختها محکم ساخته هیمو بر یکی از آنها نشسته. هندوان در پهلوی صف پیلان پای درمر کب جلادت استوار کرده بار اول علیقلی خان و بهادر سلطان بر کافران حمله نمودند و دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند.

نظم

ز هرسو ز آواز زاغ کمان
ز بس جستن تیر آتش فشان
شتابان شده کر کسان ز آسمان
شده آبله دست پیکان کشان
یلان از مشبک تماشا کنان
مشبک شده سینه‌ها از سنان

تیغ آبگون بر چهره قیر کون هندوان نقاب احمر می بست و از چشم
ایلیکون پیلان چشمه خون می کشاد. بهادران سپاه جفتای بر صف ایشان زده
پیلبانان را از قتل آن جبال بادر فتار نکونسار ساختند. در اثنای جدال و قتال تیری
بر هیموی نابکار خورده به صد غم و الم روانه جهنم گردید. بنا بر آن، هندوان
روی به وادی فرار نهاده جمعی از جنود ظفر قرین آن کافران بی دین را تعاقب
اموده تیغ کین و انتقام بر اهل انهزام نهادند. زمانه بر اهل ضلال و شرک روز روشن
شب تار کرد. [گردنکشان و دلاوران با خاک برابر گشتند]۱. تو گفتی که شمشیر
فنا بر چهره شبه رنگ هندوان زیر ریخته و دست اجل بر تن قیر کون ایشان
زعفران بیخته.

شعر

ز بس کشته هندو زمین شد سیاه
چو زاغان فکندند بر روی راه^۲
درخشان ز تن خشت^۴ افروخته
چنان کاتش از هیزم سوخته
جلال الدین اکبر پادشاه مظفر و منصور در آن رزمگاه نزول اجلال فرمود*.

گفتار در محاصره گردن امرای عالی شان قندهار را

چون همایون پادشاه بر بلاد هند مستولی شد، بیرام خان بهارلو که رکن
رکین پادشاه بود، قندهار را به شاه محمد قلاطی داده به اتفاق پادشاه روانه هند گردید.
بنا بر آن، بهادر سلطان ولد حیدرخان ازبک که از قبل پادشاه و الاکهر حاکم
زمین داور بود با جنود جرار قندهار را مرکزوار در میان گرفت. شاه محمد قلاطی

۱- ن: سر گردنکشان و دلاوران هند با خاک برابر گشت

۲- س: زر

۳- ن: ماه

۴- س: خونس

رسولان سخندان نزد شاه دین پناه فرستاده استمداد نمود. بنا بر آن، فرمان همایون به نغاز پیوست که سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا ولی خلیفه شاملو و الله قلی- بیک ولد دانه بیک افشار با سپاه بسیار روانه قندهار شدند.

در آن اوان، شاهوردی بیک ولد [ولی] خلیفه شاملو، با جمعی بهادران نامی غافل بر سر بهادر سلطان ریخته بعد از ستیز و آویز، بهادر سلطان روی به گریز آورده راه دیار هند در پیش گرفت. اما شاه عثم قلاطی آغاز مخالفت کرده دروازه‌های حصار را بر روی غازیان عالی تبار بست. جنود ظفر قرین قندهار را چون نگین در میان گرفتند. قرب سه ماه غازیان عالی جاه با آن طائفه کمراه مجادله می کردند. روزی شاه عثم با سپاه باران عدد از قلعه بر سر ولی خلیفه ریخته در آن اوان ملازمان آن امیر عالی شان متفرق بودند. اما جمعی از اهل جلادت ثبات قدم نموده کوششهای مردانه کردند و از جانبین جمع کثیر کشته شدند. چون آن گروه بی اقبال کاری از پیش نبردند به قلعه معاودت نمودند. به استصواب حسین بیک ایچک اوغلی عسا کر ظفر شعار از ظاهر قندهار کوچ کرده روانه خراسان شدند. اما ولی خلیفه شاملو با سپاه بلاثر به زمین داور آمده بعد از جنگ بسیار بر آن حصار مستولی گشت.

وقایع متنوعه

در این سال، شاه دین پناه دارائی هرات را به [شاهزاده عالمیان] اسماعیل- میرزا شفقت فرمودند و سلطان عثم میرزا را طلب نمودند. در بیلاق دریاوک نزول فرمودند.

هم در این سال، امرا و اعیان از کیل مناهی توبه فرمودند. این قطعه در تاریخ این مقدمه وارد گشت:

قطعه

سلطان کشور دین طهماسب^۱ شاه عادل

سو کند داد و توبه خیل و سپاه دین را

تاریخ توبه دادن شد و توبه نصوحاً^۲

سر الهی است این منکر مباش این را

متوفیات

براق خان بن سوئجک سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ اوغلن بن فولاد اوغلن بن ایبه خواجه بن تغتای بن بلغای بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان چون سمرقند را از اولاد ابوسعید خان گرفت و ولایت بیرون بخارا را از برهان سعید پسرزاده عبیدخان انتزاع نموده بود، ولایت میانکال را که حالا به شاهرخیه اشتهاار دارد از اولاد جانی بیک سلطان بود متصرف گشته و شهر سبز و قرشی را که که به اولاد فولاد سلطان تعلق داشت از دست ایشان بیرون آورده داعیه نمود که نهری از آب شاهرخیه که میان تاشکند و سمرقند است برداشته به وادی وسیع پر علف که به جانب سمرقند واقع شده جاری سازد که چون در زمستان میانه تاشکند و سمرقند به واسطه برف مسدود می شد و بیست هزار کس از مردم الوس او در صحرای مذکور قشلاق کرده به او نزدیک باشند. اتفاقاً به واسطه همین رجوع به جانب صحرای مذکور رفت و شب شراب عسل خورده طمع به پسر اتالیق خود کرده، پسر پنج کارد بر وی زده در همان شب فرار کرده نزد سلاطین حصار رفت. براق خان به آن زخم در گذشت. مدت عمرش پنجاه و شش سال بود و مملکتش تاشکند و فرغانه و سمرقند و چهار دانگ بخارا.

بعد از موت او درویش سلطان که پسر بزرگترش بود خان شد. بابا سلطان

۱- م: طهماس

۲- یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحاً (سورة التحریم ۸)

وامین سلطان و خوارزم شاه سلطان و سایر برادران تابع وی شدند . چون خبر فوت براق خان به کاشغر رسید ، رشید خان حاکم آن دیار سپاه خود را جمع آورده متوجه اندجان گردید . زیرا که پدر براق خان ، سونجک سلطان ، از پدر رشید خان گرفته بود و برهان سعید نیز با جمعی نواحی بخارا را متصرف شده و حق نظر خان قازاق از ولایت قرق^۱ و قربا به طمع تاشکند به حرکت آمد .

بعد از براق خان ، سکه و خطبه به نام پیر محمد خان بن جانی بیک سلطان کردند . بعد از اندک وقتی ، پسران اسکندر خان عبدالله خان^۲ و عبدالله خان رشد تمام کرده پدر را که در کنج خمول آرمیده بود و پای از دایره انزوا بیرون نمی نهاد و هرگز وار بر جای خود ثابت می بود به پادشاهی برداشتمند . پیر محمد خان ناچار سکه به نام او زد .

میر اسد الله ششتری^۳ از فضایل سادات نامدار و اعظم نقبا و نجبا و علمای عالی مقدار ، جامع علوم عقلی و نقلی و مستجمع فضایل و کمالات انسانی بود . مسقط الرأس آن حضرت از شتر است . فاما اکثر اوقات در مشهد^۴ مقدسه به افاده علوم دینی و استفاده معارف یقینی اشتغال داشته و در جمعی که در خدمت مجتهد الزمانی ، در عتبات عالیات استفاده علوم نقلیه می نمودند و ترقیات کلیه ایشان را حاصل شد افضل و اعلم ایشان صدارت پناه مومی الیه بود . لهذا حضرت مجتهد الزمانی پیوسته در مجالس بهشت آیین اظهار مناقب و فضایل و کمالات ایشان می نمودند و چون عزل میر معز الدین محمد محقق شد ، نواب سپهر رکاب ، در باب صدارت جمعی که لیاقت تصدی آن داشتند قرعه مشاورت با افاضل و ارکان دولت قاهره در میان

۱- م : فرح

۲- م : عبدالله سلطان

۳- م : فوت امیر اسدالله صدر از افاضل سادات

۴- س : مشهد

انداخت. هر کس بر وفق مدعای خود کسی را تعیین می فرمود. بنا بر آن که اوصاف او به موجب توصیف مجتهد الزمانی قرع سمع اشرف شده بود قرار بر آن حضرت داد و کس به احضار وی به ششتر فرستاد و به درگاه معلی طلب نمود و منصب صدارت را به وی تفویض فرمود. فی الواقع کمالات صوری و معنوی ایشان لایعند و لایحصی بود و حسن عبارت و لطف انشارا علاوه سایر فضایل ساخته اند و در اکثر علوم تألیفات و تصنیفات دارند. از جمله در زمانی که در عتبات عالیات در ملازمت حضرت مجتهد الزمانی بوده اند به موجب اشاره عالی آن حضرت رساله لعنیه^۱ که از مؤلفات ایشان است به افصح عبارات و الطف استعارات ترجمه کردند و در علامات ظهور صاحب الامر علیه التحیه و السلام رساله ای تألیف فرموده به جلاء العیون مسمی ساخته اند و ادله سمعیه [و عقلیه]^۲ بر وجود آن حضرت اجرا فرموده. در این سال از عالم انتقال نمود.

گفتار در قضایانی که در سنه اربع و ستین و تسعمایه واقع گردیده

رفتن شاه دین پناه به تبریز و گرفتار شدن قاضی محمد

و حیدر بیک انیس

چون لشکر سرما از طلیعه سپاه بهار رو به انهزام آورد، روز از قدم آن فصل طبیعت حیات گرفت.

نظم

سمن طعنه زد بر ریاض بهشت

چودی رفت و شد فصل اردی بهشت

شهابش زهر گوشه زرین طناب

فلک سای شد سایبان سحاب

۱- س: لعینه و ظاهراً الفیه درست است. (ریحانة الادب ج ۳ ص ۴۹۱).

۲- م ندارد

در اوایل فصل بهار شاه کامکار از قزوین بیرون آمده متوجه بیلاق سهند شد . چون قاضی محمد ولد مسافر، عنان اختیار به دست نفس ناپرهیز کار داده بر مسند غلظت تکیه زد و هوکب شهوت را به هر طرف در جولان آورد درشتی را شعار خود ساخته ترك و تاجیک را رنجانید و رعانید .

نظم

درشتی همه نیش چون خار بن
سر و پاش فاسد چو ریش کهن
چو بخل و حسد مایه دشمنی
چو حرص و طمع ناپسندیدنی
فرمان همایون به گرفتن او صدور یافت . مولانا صیرفی در تاریخ آن واقعه گوید :

نظم

سر فرعونیان قاضی محمد
که مصر ظلم را او بود بانی
اگر ماندی دو سال دیگر آن شوم
شدی تاریخ او « فرعون ثانی »
آن حضرت از سهند کوچ کرده به چرنداب^۱ نزول کرد و در آن مقام^۲ حیدر-
بیگ انیس حاکم که حامی آن خبیث بود گرفتار گشته به اتفاق قاضی محمد در قلعه
الموت محبوس شدند . بعد از آن شاه عالم پناه باخیل و سپاه متوجه دولتخانه تبریز
شدند و سادات و قضاة و موالی و اهالی به استقبال استعجال نمودند و به تقبیل انامل
فیاض مفتخر و سرافراز گردیدند [و از کوچه خیابان خرامان خرامان در آمده
در مستقر سریر سلطنت و مرکز دائرة خلافت به دولت و سعادت نزول اجلال
فرمودند]^۴ . بعد از چند روز روانه قزوین گردیدند و در آن بلده قشلاق نمودند .

۱- ماده تاریخ درست به نظر نمی رسد. زیرا « فرعون ثانی » برابر است با ۹۶۷ و دو سال کمتر از آن ۹۶۵ می شود. در حالی که باید ۹۶۴ در آید. مگر این که مصراع اول بیت دوم را چنین بخوانیم : اگر ماندی سه سال ...

۲- ن : ب سرنداب

۳- س : اوان

۴- م : آن حضرت در آن جا نزول نمودند .

گفتار در قضایائی که در ماوراء النهر واقع شده *

جنگ ازبکان با یکدیگر

در این سال ، سلطان سعید بن ابوسعید خان بن کوچم خان به اتفاق عبدالله خان ابن اسکندر خان بن جانی بیک سلطان با سپاه زیاد از چون و چند متوجه تسخیر سمرقند شد و آن بلده را قتل کردند^۱ در آن اثنا درویش خان ولد براق خان که به وفور تجمل و حشمت و کثرت لشکر و بسطت مملکت از سلاطین ازبک امتیاز داشت با سپاه بسیار و عدت و ابتهت بی شمار از تاشکند بیرون آمده همت بر محاربه سلطان سعید و عبدالله خان گذاشت . در موضع ...^۲ به هم رسیدند . با یکدیگر مقاتله نمودند . بعد از کشتش و کوشش درویش خان مغلوب گشته به جانب تاشکند گریخت . سلطان سعید بر سمرقند مستولی گردید و عبدالله خان با سپاه فراوان روانه بخارا شد . در آن اوان برهان سعید نبیره عبدالله خان که حاکم آن دیار بود با جوانی تعشق می ورزید . شبی پنهان به خانه جوان رفت و آن نامرد وی را به قتل آورده سرش را نزد عبدالله خان فرستاد . صباح سپاه بخارا مستعد شده خواستند که به عبدالله خان جنگ کنند . چون قتل برهان سعید را معلوم کردند مجموع شهر را تسلیم کرده ملازم گردیدند .

وقایع متنوعه

در این سال ، شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و سلیمان بیک با سپاه قرا باغ عازم گرجستان شدند . سماون از خوف جنود عالم سوز پناه به کوههای بلند برد . غازیان تمام ولایت کوری و سورم^۳ و برات علی را غارت کردند و مواضع و مساکن

۱- س قبل کردند

۲- در کلبه نسخ سفید مانده مگر در نسخه م به صورت «جهم»

*** تا ستاره بعد در نسخه م نیامده

۳- س : سوری

ایشان را ویران ساختند و اشجار و غلات با میوه های رسیده از بیخ بر کنندند و مظفر و منصور با غنایم نامحصور به گنجه معاودت کردند .
 در آن اوان شاه دین پناه در تبریز بود . تبت آقای ذوالقدر که به رسالت روم رفته بود به درگاه عالم پناه آمد و تحف و تبرکات بی شمار که خواندگار فرستاده بود گذرانید . *

متوفیات ۱

کامران میرزا بن بابر پادشاه بن میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا میران شاه بن امیر تیمور بعد از شکست برادر چند سالی در دیار کابل و غزنین سلطنت کرد و در آخر به دست همایون پادشاه گرفتار گشته مکحول گشت و در مکه معظمه ساکن شده در ذی حجه سال مذکور متوجه عالم آخرت گردید .
 محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو والی هرات در این سال از عالم انتقال نمود . شاه دین پناه اعادت او را به پسرش قزاق عنایت نمود .
 در این سال ، دوست خان با یونس خان جنگ کرده غالب آمد و به خوارزم مستولی گردید و یونس خان به اتفاق برادر [ان] خود پهلو انقلی سلطان [وادیس خان] به قزوین آمد . [روز شنبه یازدهم رجب به عتبه بوسی رسیدند .
 « آمدن خوارزمیه » تاریخ واقع شد] .

گفتار در قضایائی که در سنه خمس و ستین و تسعمایه واقع گردیده محاربه نمودن غازیان با ابای ترکمان

در این سال ، ابای ترکمان با جمعی مردمان بی ایمان به حوالی استرآباد

۱- م : متوفیات خصوصاً فوت محمدخان

۲- م فقط

۳- م ندارد

آمد و به غارت ولایت فرمان داد و جنود آن مردود آتش آشوب افروختند و توپ خوف و هراس به باره و اساس قلعه ثبات ابراهیم خان ذوالقدر کارگر آمد و تیر باران رعب سپر^۱ صبر و تحمل او را پاره پاره ساخت و به عجز و انکسار احوال خود را به درگاه شاه دین پناه معروض داشت. بنابراین فرمان قضا جریان صدور یافت که شاهقلی خلیفه مهرداد و بدرخان استاجلو به ایلغار به استرآباد روند و دفع ابا کنند. ایشان حسب الحکم، در شب دوم ماه شعبان، با سپاه فراوان، از قزوین بیرون رفتند و سایر امرا چون یاد کار محمد بیک تر کمان و حسن بیک اوغلی^۲ و قاسم^۳ - بیک دورغود اوغلی و احمد بیک قیا اوغلی به ایشان ملحق گشته روانه آن دیار شدند و ابای تر کمان چون توجه ایشان را استماع نمود خانه کوچ را انداخته فرار اختیار نمود. غازیان الوس وی را غارت کرده در آنجا نزول نمودند. در آن اثنا، ابای تر کمان با فوجی جاهلان نکبت انجام نمایان شدند و دست به جنگ بردند. چون عساکر بهرام انتقام، به ایلغار تمام آمده بودند اسبان ایشان مانده بودند.

بیت

فرمانده اسبان ز جولان همه چو اسبان شطرنج بی جان همه
 بنابراین که التهاب نیران مقاتله تا هنگام شب امتداد یافت، چون ابا معلوم کرد که کاری نخواهد کرد [به فضای ایلغار رفته]^۴ قطار استری^۵ که در راه بود گرفته روانه قیتول خود گردید. روز دیگر لشکر خود را با مردم آن نواحی جمع کرده به جنگ آمد. چون [اسبان غازیان]^۶ کوفت انداخته بودند به یکبار

۱- س: سپهر

۲- س: حسن بیک بیک اوغلی

۳- س: قاسمعلی بیک

۴- س: به قفا ایلغار کرد

۵- م: شتر

۶- س: غازیان اسبانشان

سوار شده بروی حمله نمودند . وی به زحمت تمام از نوک نیزه افعی اندام خلاص -
 شده راه فرار پیش گرفت . تر کمانان از این جنگ متوهم شده راه خوارزم پیش
 گرفتند و نزد علی سلطان رفته از وی مدد طلب کرد . امرای عالی تبار به طرف
 اترک ایلغار کردند . در آن بیابان که از تف آفتاب جهانتاب گندم در خوشه مانند
 سپند در آتش می سوخت و نیش کژدم مانند عقیق می افروخت .

بیت

هوایش چو آه ستمدیده گرم ز بس گرمیش سنگ چون موم نرم
 چو تابه زمین آتش افشان در او چو ماهی شده مار بریان در او
 اگر بر درم مشت بستی لثیم فرو ریختی همچو سیماب سیم
 در اثنای ایلغار شاهقلمی خلیفه مهر دار را که سردار سپاه بود قولنجی دست
 داده در شب شنبه هجدهم رمضان در گذشت . امرای سخن بدرخان را قبول نکرده
 هر کدام به رأی خود عمل می نمودند . بعد از چند روز که سپاه عالم سوز در آن
 بیابان به واسطه تاخت الوس تر کمانان اسبان خود را مانده کردند ، خبر آمد که
 علی سلطان برادر دین محمد حقوق انعام و احسان شاه دین پناه را فراموش کرده با
 لشکر گران از خوارزم به داعیه رزم ، به مدد ابای تر کمان بدین حوالی آمده ،
 بدرخان چون بدین حال اطلاع یافت ، به عزم آن که دستبرد می نماید ، برایشان
 روان شد . علی سلطان از غایت عجز خندق در کنار اردوی خود کنده بود و جوالها
 پراز ریگ کرده و گذاشته و شتران را خوابانیده و تفنگچیان را نشانده قلعه‌ای
 مستحکم ساخته بود . امرای آغاز جنگ کردند . جوانان تیز چنگ و شجاعان با
 نام و ننگ حمله کردند . آتش جنگ بالا گرفت . چون غازیان بر کنار خندق
 رسیدند از بکان ایشان را به تیر و تفنگ گرفتند .

شعر

ز ابر تفك برق جستن گرفت
 از آن برق ژاله کسستن گرفت
 ز ابروی خوبان کمان یاد کرد
 ز هر گوشه‌ای فتنه بنیاد کرد
 ز پیکان سنان رنج بسیار داشت
 چو خاری که از غنچه آزار داشت
 در آن اثنا، ابای تر کمان با دو بست نفر از دلاوران از قفای لشکر در آمده
 هر چند امرا به بدرخان گفتند که جمعیتی را به دفع او ارسال فرما قبول نکرد.
 ابای تر کمان از عقب کبتکه^۱ در آمده آغاز شبیه نمود.

نظم

کشیده گشادند تیر از کمان
 بر آمد فغان از زمین و زمان
 ز پیکان خونین که رخشان شده
 بدن کوه لعل بدخشان شده
 برون جست مرغ خدنگ از کمان
 عقاب شکاری گرفت آسمان
 قلقچیان از ضرب تر کمانان^۲ بر سر سواران ریختند و قلب را منقلب ساختند.
 در آن اثنا، رستم خان افشار^۳ با جمعی غازیان جرار از خندق گذشته به میان
 اردوی ازبکان در آمده علی سلطان مضطرب گشته داعیه نمود که فرار نماید. قضا
 را تفنگی بر رستم خان خورده گشته گردید. ازبکان چیره^۴ شدند و به یک بار تفنگ
 و تیر بر سر غازیان بی تدبیر ریختند. امرا چون بی موجی و چرخچی رفته بودند
 شکست خورده خود را به آب گرگان انداختند. و جمع کثیری غریق گرداب فنا
 شدند. آب که سبب حیات است موجب هلاک ایشان شد و زلال که نهال از فیض او
 سبز شود درخت عمر ایشان را از پای در آورد و قرب هزار جوان چون سرو روان

۱- الف : کتبله - ب : کتله - ج : کوله - م ندارد

۲- س : نیرو کمان

۳- م ندارد - م : رستم بیک افشار

۴- س ، م : خیره

وکل خندان به یک وزیدن بادخزان به خاک و خون غلطان شدند و بسیاری از اسبان کشتی رفتار و نهنگان پیکار بازینهای زرین و جلپهای رنگین از دست صاحب رها و رکاب از پای را کب جدا افتاده سر در صحرا نهاده می چریدند . ابراهیم خان و بعضی سواران کشته شدند . بدرخان و یادگار محمد بیک تر کمان دستگیر شدند و حسن بیک فیج اوغلی^۱ و احمد بیک قیا اوغلی^۲ با جمعی غازیان به سلامت بیرون رفته به دامغان آمدند و علی سلطان از همان مقام به طرف خوارزم معاودت نمود .

گفتار در فتح قلعه قندهار به دست امرای نامدار و شاهزاده عالی تبار

در آن اوان که همایون پادشاه به درگاه شاه دین پناه آمده بود ، قرارداد که چون ولایت هندوستان بار دیگر به تصرف وی در آید ، قندهار را به ملازمان شاه دین پناه تسلیم نماید . چون همایون پادشاه بعد از چند گاه بر آن دیار مستولی شد ، هم در آن اوقات شاه ستوده صفات از دارغرور به دارسرور انتقال نمود و فرزندش جلال الدین محمد اکبر قایم مقام گردید . بنا بر آن حکم شد که سلطان حسین- میرزا ولد بهرام میرزا و علی سلطان ناظمی اوغلی والی شیراز با جمعی از دلاوران دشمن کداز فتح قلعه قندهار را پیشنهاد همت سازند . همگنان اطاعت حکم واجب- الاذعان کرده به صوب آن دیار توجه نمودند . چون حوالی قلعه قندهار محل نزول شاهزاده عالی تبار و امرای نامدار گردید غازیان مرد آزمای و سرهنگان قلعه کشای آغاز محاربه کردند . شاه محمد قلاطی^۳ که از قبل جلال الدین اکبر کوتوال حصار بود آغاز شجاعت کرده به دفع و منع مشغول گردیده کوشش بسیار نمود و چون

۱- س : فتح اوغلی - ب : فیج ... - ج : فتح ...

۲- م : محمد بیک فنا اوغلی

۳- س : قلاتی - م : قلابی

مدت مدید حال بدین منوال بود آخر عاجز گشته از قلعه فرود آمد و مفاتیح حصار را سپرده روانه [آگره]^۱ کردید. سلطان حسین میرزا در آن دیار ساکن گشته دیگر امرا به الکای خود متوجه گشتند.

وقایع متنوعه

در شب دوشنبه بیست و سوم جمادی الاول سیل به قزوین آمده دروازه ابهر را آب برد. قرب دوهزار خانه را خراب کرد. هم در این سال، شاه دین پناه از دولتخانه کهنه به دولتخانه نوانتقال نمود. مولانا محشم در تاریخ اتمام [دولتخانه نو گفته در يك مصراع دو تاریخ: « بهشت برین » است و « خیر المنازل »^۲

گفتار در قتل ابای ترگمن

چون ابای ترگمن بر غازیان غالب آمد، دختر خواجه محمد ولد خواجه مظفر بتکچی را در حباله خود آورده ملازمان خواجه محمد پیش وی رفته نوکر شدند. در آن اثنا اتفاق با خاتون نمودند که وی را به قتل آورند. ابا بر این خبر اطلاع یافته محبعلی و رفقای او را طلبیده به ایشان گفت که شما به کشتن من اتفاق نموده اید. زود باشد که به غضب من گرفتار خواهید شد. ایشان از بیم جان قسم-

۱- س: درگاه اکبر

۲- س: بیست و دوم - م: شنبه بیست و سیم

۳- م: گفته تاریخ

که شد آستانش به کیوان مقابل
 کلیعی گرفته است در طور منزل
 زیک مصراع آمد دو تاریخ حاصل
 « بهشت برین » است و « خیر المنازل »

زهی قصر با رفعت شاه عادل
 چو شه بر فرازش رود عقل گوید
 بی سال اتمام آن فکر کردم
 شه از سال تاریخ پرسید گفتم

یاد نمودند که این خبر که شما شنیده‌اید غیر واقع است . بعد از آن ترسان و لرزان از پیش وی بیرون آمدند و با منکوحه وی گفتند که وی چنین گفت . آن شیر زن گفت که باید در فلان محل چند اسب حاضر ساخته به در خیمه آید و مهم این ناتمام را به اتمام رسانید و ایشان همان شب به در خیمه ابا رفتند و پاسبانان از بیم باران نمدها بر سر و اندام خود انداخته به خواب رفته بودند . ایشان باهم گفتند که کدام يك به دفع این مردك می‌روید . محبعلی از غایت پردلی و پهلوانی به خرگاه درآمد . ابارا در خواب یافت . به يك ضرب شمشیر سرش از بدن جدا ساخت و آن سر را برداشته به اتفاق زن از خیمه بیرون آمده خود را به اسبان رسانیدند و مانند برق و باد روانه استرآباد گردیدند و آن سر را در قزوین به درگاه شاه ظفر قرین آوردند .

متوفیات ۱

در این سال ، جناب فضایل مآب حاوی المنقول و المعقول ، جامع الفروع والاصول ، شیخ زین الدین جبل عاملی شهید گشت . سبب شهادت آن حضرت آن که جمعی از اهل سنت به رستم پاشا وزیر اعظم خواندگار گفتند که شیخ زین الدین دعوی اجتهاد کرده و بسیاری از علمای اهل شیعه نزد او آمده مطالعه کتب امامیه می‌کنند . غرضشان رفض است . چون نیک درنگری کفر محض است . رستم پاشا کس به طلب آن حضرت فرستاد و در آن اوان ، آن افضل فقهای دوران در مکه بود . او را گرفته به اسلام بول آوردند . بی آن که به عرض سلطان سلیمان رسانند وی را شهید گردانیدند .

نظم

او کوه علم بود که برخاست از جهان
بی کوه کسی قرار پذیرد بنای خاک